

Atheists

Monthly Paper Issue # 13

www.bikhodayan.com

azam_kamguian@yahoo.com

بی خدایان ۱۳

سر دبیر اعظم کم گویان

بیانیه اعلام موجودیت انجمن بی خدایان

بدینوسیله موجودیت و آغاز بکار "انجمن بی خدایان" را اعلام می کنیم. انجمن بی خدایان برای اشاعه آرمانهای بی خدایی، سکولاریسم، آزاد اندیشی و خردگرایی، و تقویت جنبش مذهب زدایی تشکیل شده است. انجمن بی خدایان مدافع آزادی بیان، آزادی اندیشه و عقیده، آزادی تحقیق علمی و روشنگرانه، آزادی وجدان، آزادی دین و بطور اخص آزادی از دین است.

دفاع از حق بی قید و شرط آزادی بیان در نقد دین و بطور اخص نقد دین اسلام از اصول اعتقادی و عملی ماست. انجمن بی خدایان نقد بنیادهای تاریخی اسلام و چگونگی رشد این دین را از اولویتهای خود می داند. این انجمن دفاع از قربانیان ادیان بخصوص اسلام و دولتهای اسلامی و جنبش ارتجاعی اسلام سیاسی را یکی از وظایف خود می داند.

انجمن بی خدایان اهداف فوق را از طریق انتشار نشریه ماهانه، وب سایت، برگزاری کنفرانسهای سالانه و جلسات آموزشی و روشنگرانه، انتشار بیانیه و برپایی کمپینهای مبارزاتی به پیش می برد.

انجمن بی خدایان از کلیه بی خدایان، آته ایستها، آزاد اندیشان و مبارزین عرصه مذهب زدایی و از همه قربانیان ادیان و فرقه های مذهبی برای پیوستن به این مبارزه شکوهمند دعوت به همکاری می کند.

اعظم کم گویان رئیس "انجمن بی خدایان"، و تسلیمه نسرین، محمد یونس شیخ، ربیوار احمد، ابن وراق، سامیه لابییدی، کورش مدرسی، ویلیام براون و فاتح شیخ هیات مشاورین این انجمن هستند.

اعظم کم گویان
رئیس انجمن بی خدایان

فوریه ۲۰۰۵

www.bikhodayan.com
azam_kamguian@yahoo.com
bikhodayan@yahoo.com

آته ایسم
مارکیستی و
مصافهای
پیشروی
سکولاریسم

Azam_kamguian@yahoo.com



گفتگو با اعظم

کم گویان

ملاها می پردازد. به اینکه چگونه مانع مبارزه علیه اسلام سیاسی می شوند و هر نوع نقدی از اسلام را بعنوان راسیسم و اسلاموفوبیا سرکوب و خاموش می سازند، پرداختم. در سخنرانیم به نیرویی که اکثریت است اما اکثریت خاموش است و به میدان نمی آید اشاره کردم و در پایان فراخوانی را که همواره و از سالها پیش در مجامع بین المللی مطرح کرده ام را طرح کردم یعنی به میدان آمدن مردم آزادیخواه و اعتراض به این وضعیت و ایجاد صفی از نیروهای مترقی و سکولار که می خواهند مذهب را به عقب برانند، جامعه را سکولایزه کنند، می خواهند اسلام را تابع و مقهور قدرت و اراده انسانها بکنند و جریانات جنایتکار و تهوع آور اسلامی را در همه جای دنیا بویژه در خاورمیانه و در ایران و عراق کنار بزنند. این سخنرانی با استقبال فوق العاده گرم حدود

صفحه ۲

بی خدایان: شما اخیرا در یک تجمع بین المللی آته ایستی در هند بعنوان سخنران شرکت کردید. در سخنرانیتان در مورد اسلام سیاسی، اسلام و سکولاریسم در خاورمیانه و غرب به چه مسائلی پرداختید؟ تاثیر آن چه بود؟

اعظم کم گویان: من در مورد دست بالا پیدا کردن صنعت مذهب علی العموم و عروج اسلام سیاسی و نقش غرب در تقویت و تحکیم آن در خاورمیانه و در خود کشورهای غربی بحث کردم. درباره اینکه چگونه اسلام سیاسی خواهان گرفتن سهم خود در قدرت سیاسی است و غرب چگونه جریانات اسلامی را در قدرت سهیم می کند و البته می خواهد مانع تروریسم اسلامی در جوامع غربی بشود ضمن اینکه به ایجاد مدارس اسلامی و مساجد و مراکز اسلامی و اشاعه حجاب و انواع امتیاز و آوانس به شیخ ها و

زنده باد بی خدایی

جامعه و ظرفیتهای انسانی خود می باشد. مساله بسیار اساسی در نقد و رد خدا و خدایان تنها برگزاری یک پلمیک فلسفی و سیاسی با مذهب یون و دستگاههای دینی نمی باشد بلکه خود اساسا رد وجود نیروی و یا علتی ماورا انسان اجتماعی و تاریخ اجتماعی او می باشد.

مارکس در نقد بر فلسفه حقوق هگل می گوید: شالوده نقد غیر مذهبی عبارت از این است که این انسان است که مذهب را می آفریند و نه مذهب که انسان را می آفریند. در واقع مذهب خودآگاهی و عاطفه انسانی است که هنوز خود را نیافته و یا آنکه خود را دوباره گم کرده و باخته است... مذهب تحقق افسانه ذات انسانی است زیرا سرشت بشری دارای واقعیت حقیقی نیست. بنابراین مبارزه علیه مذهب، مبارزه مستقیم علیه آن جهانی است که روح معنوی آن، مذهب می باشد. مذهب روح جهان بی روح ماست.

مارکسیسم مذهب را یک پدیده اجتماعی می داند که نظامهای طبقاتی حاکم و سرمایه داری از آن برای تحکیم سلطه خود بر کارگران و مردم محروم استفاده می کنند. ماتریالیسم دیالکتیکی مذهب را عامل ایجاد تفرقه و جدایی و تبعیض می داند. از این رو فلسفه مارکسیسم از نقد مذهب بعنوان یک ایدئولوژی ضد علم و خرافاتی فراتر رفته و به نقد مذهب زمینی و ضرورت و کارکرد آن بسط می یابد.

مارکس معتقد است که اساس نقد مذهب این است که انسان مذهب را آفریده، خدا و مذهب انسان را خلق نکرده. مذهب در واقع خودآگاهی انسانی است که هنوز خود را باز نیافته یا خود را باخته و از دست داده است. اما انسان یک موجود انتزاعی فارغ از جهان اطراف خود نیست. انسان، انسان جهان، دولت و جامعه است. این دولت و جامعه، مذهب را تولید می کنند. مذهب تئوری عمومی این جهان است. دایره المعارف آن و منطق آن در یک فرم و ظاهر عامه پسند است

طبیعت و جامعه و یکدیگر ناشی می شود.

مارکسیسم هم مثل آته ایسم و سایر مکاتب ماتریالیستی در مقابل مذهب قرار دارد. اما مارکسیسم از ماتریالیسم مجرد، حسی، و مکانیکی فراتر رفته و نقد مارکسیستی مذهب فقط به آته ایسم محدود نمی شود. مارکس بعنوان یک فیلسوف ماتریالیست و آته ایست و بعنوان یک سوسیالیست انقلابی هم وجود خدا را منکر بود و هم به نقش ایدئولوژیک مذهب و بعنوان بیگانه کننده انسان از خود اعتقاد داشت. مارکس بعنوان یک سوسیالیست معتقد بود که تاریخ جهان چیزی نیست جز آفرینش انسان توسط کار و تعقل خود بشر و پیشرفت طبیعت و جهان مادی در خدمت انسان. از این رو انسان خود شاهد غیرقابل انکاری بر ظهور خویش است. علاوه بر این انسان شاهدی بر وجود جهان مادی و طبیعت است و جهان مادی بعنوان انعکاس وجود بشر، بشر را ثابت می کند. دیگر مساله وجود یک نیروی بیگانه ماورا انسان و طبیعت، مساله ای که در خود به معنی نفی جهان مادی و انسان است. عملا غیر ممکن است.

بی خدایان: درباره آته ایسم مارکس و تفاوت آن با سایر مکاتب آته ایستی بیشتر توضیح بدهید.

اعظم کم گویان: آته ایسم در مباحث مارکس یک بخش اساسی از کل تئوری اجتماعی و انقلاب سوسیالیستی او است. "نقد دین بعنوان پیش شرط همه نقدها" از طرف مارکس، خود اهمیت تئوری انسان گرایی و اخلاق سوسیالیستی او را برای ساختن یک جامعه سوسیالیستی و انسانی بیان می کند. در واقع نقد دین یک ضرورت برای شناخت مباحث مارکس و ماتریالیسم، درباره انسان اجتماعی و اجتماع انسانی است. برای مارکس (همچون فونربرخ) باور به وجود به خدا یا خدایان همان "خود - آگاهی" انسان در شرایط از خود بیگانگی او نسبت به طبیعت و

آیستی هستند یا بر ماتریالیسم حسی و مکانیکی مبتنی هستند. سایر دیدگاههای مطرح شده در این اجلاس از این نوع بودند. این دیدگاهها مذهب و کارکرد آن را اساسا در قلمرو ایده و عقیده می بینند و ابزار مبارزه شان با مذهب هم صرفا به آموزش و آگاهگری محدود می شود. در این دیدگاهها روشن نیست که زمینه مادی و طبقاتی تداوم هزاران ساله مذهب چیست. رابطه نظام طبقاتی با ادیان و صنعت مذهب چیست؟ بطور مثال وجود و شیوع خرافات را صرفا ناشی از ناآگاهی مردم می خوانند و نه اینکه اذعان کنند مردم از سرناچاری، فقر و محرومیت و ناامنی به ادیان روی می کنند و این بیش از هر چیز ناشی از موقعیت مادی این مردم است.

اینجا سعی می کنم به این تمایز بپردازم. همانطور که گفتم نقد مذهب صرفا مختص به مارکسیسم نیست. هر مکتب و جهان بینی غیر مذهبی به درجه ای که به شناخت علمی دنیا و استانداردهای علمی بشر متکی باشد، در مقابل مذهب قرار می گیرد. در واقع ماتریالیسم و آته ایسم مکاتبی هستند که به اندازه خود مذهب قدیمی هستند. این رنسانس علمی و فرهنگی در قرون ۱۶ و ۱۷ بود که جان و قدرت تازه ای به ماتریالیسم و آته ایسم بخشید و قادر شد روشهای علمی شناخت جهان را به جای اسکولاستیسیسم کلیسا و خرافات مسیحیت بگذارد. مارکسیسم هم یک ایدئولوژی ماتریالیستی و آته ایستی است. یعنی معتقد است که اولاً هیچ نیروی ماورا طبیعت و جامعه و مافوق انسان وجود ندارد. انسانها مخلوق خدا نیستند بلکه جزیی از طبیعتند و در آن رشد و تکامل می یابند. و ثانیاً تمامی آنچه که اعتقادات و ذهنیات و فرهنگ بشری نامیده می شود یعنی مکاتب مختلف فلسفی، علمی، هنری، مذهبی، اخلاقیات و آداب و رسوم، از زندگی مادی و شرایط مادی و عینی زندگی انسانها، از رابطه عینی آنها با

۶۰۰ نفر شرکت کننده در این اجلاس رویرو شد و جملگی در تائید سخنان من و برای ادای احترام از جایشان برخاسته و تا دقایق ممتدی با کف زدن تشویق و ابراز احساسات می کردند. این تجمع و سخنرانی من مورد توجه ویژه رسانه های هند و نشریات و فصلنامه های آته ایستی و سکولاریستی قرار گرفت. طی این سه روز من مورد توجه گرم حضار قرار داشتم و بیش از چهار صد نفر در صحبت فردی با من به تبادل نظر پرداخته و رهنمود می خواستند. بسیار استقبال شورانگیز و فراموش نشدنی بود.

بی خدایان: مباحث و سخنرانیهای دیگر در این گردهمایی حول چه بود؟

اعظم کم گویان: مباحث جملگی حول نقد ادیان گوناگون از قبیل هندو، مسیحیت، ادیان عصر جدید و ضرورت روشنگری و آگاهگری در میان مردم بود. درباره تحرک جریانات مسیحی دست راستی در آمریکا و چگونگی مبارزه با آنها، درباره قانون پیشنهادهای دولت بریتانیا در محدود کردن انتقاد به ادیان، درباره علم، پیشرفتهای علمی و آته ایسم، نقش آموزش و پرورش و همچنین در مورد فعالیتهای اجتماعی آته ایستها برای پیشرفت و بهبود در موقعیت زنان و جوانان بود. بخش ویژه ای هم اختصاص به فعالیتهای مرکز آته ایستی هند در افشای شارلاتانهایی داشت که در دهات فقیر و عقب افتاده این کشور با اعلام کردن خود بعنوان خدا، مردم محروم از دوا و دکتر و غذا را سرکیسه کرده و فریب می دهند.

بی خدایان: چه نوع دیدگاههای آته ایستی طرح شدند؟ تمایز بحثهای شما بعنوان یک مارکسیست با این دیدگاهها چیست؟

اعظم کم گویان: جدا از آته ایسم مارکسیستی که مبتنی بر ماتریالیسم دیالکتیک است و من سعی می کنم تا آنجا که در چهارچوب این گفتگو می گنجد به آن اشاره کنم، سایر دیدگاههای آته ایستی یا بنوعی ایده

به یاد

جوردانو

بورنو (۱۵۴۸)

— (۱۶۰۰)

اعظم کم گویان

۴۰۵ سال قبل در ۱۷ فوریه ۱۵۴۸، جوردانو بورنو در حوالی شهر ناپل در ایتالیا متولد شد. بدنبال اتهامات کفر که کلیسای کاتولیک به او نسبت داد و او را حدود ۸ سال در بازجوییهای شکنجه آمیز در زندانهای پاپ نگاه داشت، دستگاه حاکمیت پاپ و انگیزاسیون مقدس، بورنو را کافر تشخیص داد و ۵ ساعت زنده زنده در ملا

عام روی آتش سوزاند. جوردانو بورنو با عذرخواهی بی قید و شرط از درگاه پاپ و بازگشت به دین می توانست خود را از آن سالهای عذاب آور شکنجه و بازجویی و شعله های سوزان که که طی ۵ ساعت جاننش را گرفت، نجات بخشد. اما او مرگ را انتخاب کرد و جاودانی ماند.

جوردانو بورنو آتیه ایست نبود، او حتی دین مسیحیت را کنار نگذاشته بود. تنها گناهش این بود که آزاد اندیش بود و به خدایی شخصی، فردی و مستقل از خدای رسمی دستگاه پاپ معتقد بود، خدایی که بنظر او باید مهربان و عادل نسبت به همه باشد، نه خدای مسیحیت پاپ. جوردانو بورنو علیرغم ایده آلهای مذهبی، بعنوان فیلسوف و دانشمند مظهر آزاد اندیشی و استقامت در مقابل قساوت و تاریک اندیشی مذهب تلقی می شود. او از پیشگامانی بود که اروپا را از قرون خواب جهالت بیدار کرد. بورنو جاننش را از دست داد نه بخاطر فلسفه فکری و فعالیتهای علمی اش بلکه بخاطر صراحتش و بخاطر شور و اشتیاق انسانی برای یافتن حقیقت، برای کنجکاوی و برای نقد جزم اندیشی دینی.

دستگاه پاپ سرانجام در سال

۱۹۹۲ رسماً از انگیزاسیون و اعمال دهشتناک خود در بازجویی ها و شکنجه ها و از جمله سوزاندن جوردانو بورنو رسماً و در پیشگاه عموم مردم عذرخواهی کرد.

سالگرد تولد داروین

چارلز داروین در ۱۲ فوریه سال ۱۸۰۹ در شهر شروسبری انگلستان متولد شد. او در سال ۱۸۵۹ کتاب منشا انواع خود را منتشر نمود. داروین در ۱۹ آوریل ۱۸۸۲ درگذشت.

خانواده داروین به بیولوژی و علوم طبیعی علاقمند بودند. پدرش پزشک و پدر بزرگش شاعر و فیلسوفی طبیعت گرا بود. داروین در ابتدا قصد داشت پزشکی بخواند. انتخاب شغلی بعدی او کار بعنوان یک روحانی بود. اما پس از کسب مدرک از دانشگاه کمبریج انگلستان روی علوم طبیعی متمرکز شد. تجارب و تحقیقات داروین او را به تدوین تئوری تکامل رساند. کتاب "منشا انواع از طریق انتخاب طبیعی" او طوفانی را برپا کرد که تا به امروز فرو ننشسته است.

به جنبش بی خدایی پیوندید! با بی خدایان همکاری کنید!

بی خدایان، آزاد اندیشان و قربانیان ادیان!

نشریه "بی خدایان" می کوشد سخنگوی جنبش ضد مذهبی باشد که حاکمیت خدا بر انسان را به نقد می کشد. جنبشی که اصالت انسان را در مقابل خدا قرار می دهد و خدا را از زندگی و مناسبات جامعه جارو می کند. ما می خواهیم در مقابل کلام و قانون خدا، کلام و قانون انسان را قرار دهیم. ما پرچم دفاع از حرمت انسان را با دفاع از او در مقابل دین، اسلام و نیروی خرافات بلند می کنیم.

ما از شما و از کلیه فعالین مبارزه برای مذهب زدایی از جامعه ایران و از قربانیان ادیان که مایلند کیفرخواست خود را علیه آرای خدایرستانه و دینی اعلام کنند دعوت می کنیم که برای "بی خدایان" بنویسید، آن را به دیگران معرفی کنید و وسیعاً پخش کنید. با پیوستن به ما، جنبش بی خدایی را توسعه بدهید.

است و قبل از هر چیز با مبارزه سیاسی علیه رژیمهای استبدادی که با اسلام سر در یک آخور دارند، گره خورده است. یک نظام برابری طلب سکولار و مدرن که حاصل به شکست کشاندن اسلام سیاسی در ایران باشد ستون فقرات این جنبش ارتجاعی را در خاورمیانه و دنیا می شکنند، زمینه به عقب راندن اسلام و تابع کردن آن به نیروهای سکولار را فراهم می کند و این امر حیاتی و عاجل را که تاخیر در تحقق آن بشریت را دچار مصائب و فجایع بیشماری کرده، را به سرانجام می رساند. این چشم انداز پر شوری است.

پلمیک فلسفی با مذهبیبون دارند و به علل و زمینه های مادی و طبقاتی که مذهب را تا به امروز تداوم بخشیده اند کار چندانی ندارند. بی خدایان: بنظر شما چه مصافهائی پیشاروی تحقق سکولاریسم و جدایی دین و دولت وجود دارند؟ اعظم کم گویان: یکی از اصلی ترین مصافهائی پیشاروی بشریت امروز، کنار زدن اسلام سیاسی و به شکست کشاندن این جنبش ارتجاعی در خاورمیانه است. عرصه حیاتی دیگر، تابع کردن اسلام بعنوان دینی که تا بحال مقهور اراده انسان نشده است به سکولاریسم و قانون و جامعه مبتنی بر اراده و حکم انسان است. این یک دستور العمل ماگزیمالیستی

می کند. فوئرباخ و ماتریالیستهای مکانیکی مذهب را فقط در ظواهر آن نقد می کردند. ماتریالیسم دیالکتیک علت وجودی و بقا و تداوم مذهب را در مناسبات عینی و اجتماعی می بیند که نیاز به مذهب در بین انسانها را دائما باز تولید می کند.

این تفاوت آتیه ایسم مارکسیسم با آتیه ایسم ماتریالیستهای دیگر از جمله فوئرباخ است. این بحث روشن می کند که چرا مذهب طی چند هزار سال توانسته زنده بماند. سایر دیدگاههای آتیه ایستی که منجمله در گردهمایی آتیه ایستی در هند مطرح شدند بدلیل همین نقطه عزیمت متفاوت، تاکید یکجانبه ای بر آموزش و آگاهگری برای مردم و

معنویات این جهان و زمینه عمومی توجیه این جهان است. انعکاس ذات بشری در یک قالب شبیح گونه است. مبارزه علیه مذهب از این رو مبارزه ای غیر مستقیم علیه جهانی است که مذهب معنویات آن را می سازد.

مارکس می گوید رهایی انسان از مذهب در گرو دگرگونی اساسی در مناسبات تولیدی و اجتماعی است و مبارزه رهایی بخش نباید به مبارزه علیه مذهب محدود شود زیرا این نه تنها موثر نیست بلکه منحرف کننده است. مارکس در ایدئولوژی آلمانی با نقد ماتریالیستی دیالکتیکی مذهب، تفاوت ماتریالیسم مارکسیستی را با ماتریالیسم مکانیکی فوئرباخ روشن

خدا، دین و حقیقت

من متوجه شده ام که در ازای کلیه عبادت‌هایی که برای خدا کردم و کلیه عبادت‌هایی که برای جو پستی کرده ام، حدود پنجاه درصدش را جواب گرفته ام. نصف اوقات من نتیجه ای که می خواستم را گرفته ام. نصف دیگر آن را نگرفته ام. مثل شانس و بازیهای شانسی دوران بچگی از قبیل پای خرگوش، گل چهار گلبرگ و کفش اسب و امثال آن است. مثل زن جادوگر آفریقایی که آینده شما را با فشار دادن تخم یک بز به شما می گوید. همه اینها پنجاه – پنجاه جواب می دهند. پس خرافات را جلویت بگذار، راحت بشین، آرزویی بکن و لذت ببر!! من دو حکایت دیگر هم در این مورد دارم که ممکن است خوشت بیاد: داستان سه خوک. فال خوبی است و آخرش هم به خوشی تمام می شه. بعد داستان کلاه قرمزی است هر چند آن قسمت قدغن شده ای که گرگ بزرگ ملعون مادر بزرگش را می خورد، ندارد. البته من اهمیتی ندادم که این قسمت را نداشت. بعد هم داستان پادشاه و لشکرش هست که هر چه کردند نتوانستند اوضاع را راست و ریست کنند چون خدایی نیست، هیچوقت نبوده و اصلا وجود ندارد.

جورج کارلین

من به غیر قابل فهم بودن خدا معتقدم.

آثره دوبالزاک

صلیب مسیحیت با اتکا به شمشیر پیش رفته است.

ای. ام. مک دانالد

دین مانع اصلی در پیشرفت زنان است. دین انسانها را به عقب می برد و مانع پیشرفت علم و بهبود جامعه است.

تسلیمه نسرین

دین فرزند ترس و امید است که به نادان از اسرار نامعلوم خبر می دهد.

آمبروس ببرز

در یک جامعه آزاد، چیزی که همه ما احتیاج داریم، عقایدی است که همه را ناراحت کند. ما باید به کودکانمان متد علمی تحقیق درباره مسائل را بیاموزیم.

کارل ساگان

علیرغم همه ادعاها هنوز کسی نتوانسته یک فاکت یا دلیل قانع کننده در اثبات وجود خدا یا جاودانگی جهان ارائه بدهد.

کلارنس دارو

اولین حلقه یا یک نقطه کلیدی در رهایی زنان در خاورمیانه، سکولاریسم و برقراری دولتها و سیستم های سیاسی برابر که در آن دین از دولت جدا شده است، می باشد.

اعظم کم گویان

درباره گوبلین چطور؟ کسی هست که به گوبلین عقیده داشته باشه؟ شما هیچوقت این را نمی شنوید. مگر در زمان هالوین. درباره زامبی ها چطور؟ شما هیچوقت در مورد زامبی ها چیزی نمی شنوید. این مشکل زامبی هاست چون غیر قابل اتکا هستند! من می گم اگر شما طرفدار فرشته "گه مزخرف" بشید عین همان است که معتقد به زامبی بشید.

جورج کارلین

ترس و نگرانی در مورد زندگی پس از مرگ وجود دارد، اگرچه کسی نمی داند که این زندگی قرار است در کجا برگزار شود.

وودی آلن

این ایده که یک موجود مافوق در توالی وقایع جهان دخالت می کند، مطلقا غیر ممکن است.

آلبرت ائشتین

بنیادگرایی درباره خدا و دین نیست، برای قدرت و گرفتن آن است.

سلمان رشدی

آرزوی من این است که دوستان خدا را به دوستان انسان؛ معتقدین به متفکرین؛ نماز خوانان سرسپرده به انسانهای کوشا و کاری؛ و مسیحیان نیمه حیوان – نیمه فرشته به افراد و انسانهای کامل تبدیل شوند.

لودیگ فونرباخ

اثبات ادعاهای فوق العاده به مدارک و شواهد فوق العاده نیازمند است.

کارل ساگان

من کمترین شاهد و نشانه ای دیده ام که بتواند صحت ادعاهای دین در مورد بهشت و جهنم و امثال آنها را ثابت کند.

توماس آلو ادیسون

خدا نه تنها طاس می اندازد بلکه گاهی طاس را به جاهایی می اندازد که دیده نمی شوند.

استفان هاوکینگ

دست مذهب از زندگی مردم کوتاه!

علم و دین (۴)

پاول کرتز ترجمه: اعظم کم گویان

تاریخ بطرز زنده ای تعلل شک گرایان در کاربرد شک گرای بیطرفانه در مسائل دینی را به نمایش می گذارد. در روم باستان، سکسیوس امپریکوس مولف طرح پیرهونیوس از عدم اعتقاد یا توقف اعتقاد در رابطه با موضوعات متافیزیکی، فلسفی و اصول اخلاقی دفاع کرد. او فکر نمی کرد که دانش قابل اتکا درباره واقعیت یا قضاوت اخلاقی درباره آن امکان پذیر است. او نه وجود خدا را انکار و نه تائید کرد، بلکه یک موضع بیطرفانه اتخاذ کرد. از آنجا که دانش امر قابل حسابی نبود پیرهو اصرار

داشت که پیروی از رسوم و مذهب زمانه بهترین روش است. شک گرای بزرگ هیوم از دوست خود آدام اسمیت درخواست کرد که اثر قوی و بجا ماندنش یعنی "دیالوگ درباره مذهب طبیعی" را پس از مرگش منتشر کند. اما اسمیت در این مورد کوتاهی کرد. بعدها برادرزاده هیوم، انتشارات پسا-هیوم را بنیان گذاشت. پیر بیل (۱۷۰۶ - ۱۶۴۷) مولف فرانسوی بهترین نمونه شک گرای زمان خود را بیان کرد. بیل در اثر خود "دیکشنری نقد" نمونه ای از تئوریهای زمان خود را طرح می کند و آنها را بر از تناقضات می یابد. او بشدت ایده های پرت و نامربوط دینی را نقد می کرد. بیل اعلام داشت که آته ایست ها از مسیحیان با اخلاق تر و با پرنسیپ ترند و مذهب لزوما رفتار و کردار اخلاقی بیار نمی آورد. معهدا بیل اعلام کرد که مسیحی و کالوینیست است و صرفا بر مبنای ایمان خالص، خود را مسیحی میدانند و هیچ مدرک و شهادی برای اثبات وجود خدا و مسیحیت ندارد. این را فیدنیسم می نامند. آیا بیل واقعا این عقاید را داشت یا صرفا می خواست اعتبار و ثروت خود را حفظ کند؟

من معتقدم که این شکل فیدنیسم بر مبنای تئوریک نامشروع و حتی نامعقول است. چون ما بعنوان محققین شک گرا تنها زمانی موجه هستیم عقایدی را بپذیریم که مبتنی بر مدرک و استدلال باشند. اگر شواهد و مدارک ناموجود و ناکافی هستند، ما نباید در باره آن عقاید قضاوت کنیم و پذیرفتن ناگهانی ایمان دینی از جانب یک محقق ناموجه است. اگر ایمان دینی از جانب محقق آزاد اندیشی اعلام می شود باید پرسید بر چه اساسی؟

اگر فردی حق دارد صرفا و عمدتا بدلیل احساسات و سلیقه شخصی به آنچه که می خواهد عقیده داشته باشد، آنگاه هر چیزی مجاز می شود. اما این آنارشسیسم در اصول شناخت شناسانه می تواند برای تحریف تحقیق صادقانه استفاده شود. می توان پرسید که آیا فرد می تواند

اصول شناخت شناسانه را عمومی کند؟ و آیا شخص می تواند به فرشته ها و شیاطین، دراکولاها و امثال آنها بر اساس احساس و هوس عقیده داشته باشد؟ راه و روش شک گرایانه برای محققین آزاد اندیش اینطور است که وقتی شواهد و مدارک کافی برای تصمیم گیری در مورد مساله ای موجود نیست، او نمی تواند و موجه نیست که به "عقیده داشتن" رو بکند. در عین حال به این هم اذعان داریم که ممکن است فرد بدلیل کاملا منطقی تصمیم بگیرد در مورد مساله ای سکوت کند. اما در واقعیت بسیاری از کسانی که به ادیان سنتی معتقدند آن را بر مدارک و دلایل، مستند می کنند و نه فیدنیسم خالص. در واقع پاپ ژان پل دوم در مجموعه ای بنام "ایمان و استدلال" این دلایل و شواهد را جمع آوری و عرضه کرده است. در این اثر، پاپ فیدنیسم و آته ایسم را محکوم می کند. او بطور مثال ایمان ساده لوحانه به نجوم و ادیان عصر جدید را مورد حمله و تعرض قرار می دهد. پاپ از تعقل گرای مبالغه آمیز و پراگماتیسم از یک سو، و پست مدرنیسم از سوی دیگر انتقاد می کند، در عین حال او اتکای یکجانبه بر ایمان را هم محکوم می کند. پاپ بر اینکه استدلال و تحقیق علمی، ایمان به مسیحیت و دکترین کاتولیک را تقویت می کند و نه تضعیف، تاکید می گذارد. شک گرایان ممکن است با پاپ در دفاع از استدلال و تحقیق علمی موافق باشند. اما این نکته را که آیا استدلال و تحقیق علمی، اعتقادات پاپ را تقویت می کنند را مورد سوال قرار دهند.

از این رو برای یک محقق آزاد اندیش همراهی با فیدنیسم برای عقلایی کردن اعتقاداتش خطا است. بهمین ترتیب در پاسخ به خداپرستانی که می گویند به اندازه کافی مدرک و استدلال برای اثبات عقایدشان وجود دارد، محققین شک گرا نباید سهل و ساده ادعای آنها را نادیده بگیرند و بگویند که این عقاید

ورای اثبات علمی هستند. محققین شک گرا موظفند اعتقادات آنها را مورد آزمایش قرار بدهند. چون وظیفه اثبات همیشه بر دوش مدعی است. محققین شک گرا می توانند هم فیدنیسم و هم استدلال و مدرک گرای را در دین مورد سوال قرار بدهند.

محققین شک گرای غیر جانبدار باید ادعاهای دینی را مورد بحث و بررسی قرار بدهند. در غیر اینصورت از کار کردن در مورد بخش مهمی از کردار و علائق انسان طفره رفته اند و این غیر مسئولانه است. بهمین ترتیب تحقیق شک گرایانه و غیر جانبدارانه باید روش خود را به کلیه عرصه های منفعت انسان یعنی اقتصاد، سیاست، جامعه شناسی و اخلاق بکار ببرند. دانش و دیدگاههای علمی نباید محدودنگرانه بکار برده شوند و صرفا به بیولوژی و علوم طبیعی منحصر بشوند، بلکه باید ابزارهای تجربی، تحلیل منطقی و تحقیق تاریخی و تحقیق عقلایی را به علوم رفتاری و اجتماعی هم تسری بدهند و بکشانند. به این ترتیب می توان ادعاهای دینی را مورد تحقیق شک گرایانه و آزمایش علمی قرار داد.

بی
خدایان را
تکثیر و
پخش
کنید!

آیا اسلام سکولاریزه می شود؟ (۳)

جمعه گوش می دهد یا صفحاتی مذهبی را در یک روزنامه می خواند و تردیدهای قدیمی اش همراه با ترس به او باز می گردند. تصدیق می کند که در جامعه جدید دچار شخصیتی دوگانه است: نیمه او معتقد و مومن است، نماز می خواند، روزه می گیرد و به حج می رود. نیمه دیگرش در خیابانها، بانک ها، سینماها و تئاترها و دادگاه و وقتی در میان خانواده اش پای تلویزیون نشسته است.

این روایت نجیب محفوظ چنان اصیل و واقعی و داستان حال بسیاری از مسلمانانی در همه جاست که فرمول "غیر سکولاریزه شدن" هم نمی تواند آن را مخدوش و بی اعتبار کند.

جهش سیاسی

به نظر من یک منبع اغتشاش و بی اطمینانی در مورد "سکولاریزه شدن" به این دلیل است که اعراب هرگز تحول دموکراتیکی مانند اعلام سکولار بودن دولت از بالا و جدایی رسمی آن از دین که با ظهور ترکیه نوین از خاکسترهای جنگ جهانی اول رخ داد را تجربه نکردند. این پروسه در زمان مصطفی کمال آتاتورک و لغو مشهور سیستم خلافت توسط او در

سال ۱۹۲۴ به اوج خود رسید. که یک عمل قهرمانانه و محبوب در سراسر جهان بود، اتفاق بیفتد. اما ناصر هرگز چنین قدمی برنداشت و در عوض نقطه اوج دراماتیک، عروج بنیادگرایی اسلام و قیام مسلحانه آن شد.

پیروان تز "سکولاریزه نشدن" اسلام چه غربی و چه شرقی، باید یک حمله تکان دهنده و زمخت را در پیامد سقوط بلوک شرق تجربه کرده باشند. برخی منتظر شکست "امپراطوری شیطان" توسط مردم مسلمان آن و اجزای مسلمانان آن بودند. این ممنوع گزایی مسلمانان همواره و مستقل از ماهیت و عمق تغییرات اجتماعی که فرد مسلمان تحت تاثیر آن قرار گرفته و یا از آن آسیب دیده، می کوشد نقش خود را بر همه شرایط بزند.

در ترکیه عثمانی مقداری سرگرم بود اما سرانجام، بخاطر ادعاها و جنبش های مشروعی که در آینده برای احیا خلافت به راه می افتادند چنین راه حلی را یکسره کنار گذاشت.

در نقطه مقابل نمونه ترکیه، سکولاریزه شدن جوامع کلیدی عرب آهسته و بطنی بوده است. مشابه نقطه اوج نمونه ترکیه می توانست توسط جمال عبدالناصر در مصر پس از ملی کردن کانال سوئز

جلال صادق ال عزم

ترجمه: اعظم

کم گویان

بخشهایی از مقالات نجیب محفوظ وضعیت مبهم و نامطمئن یک مسلمان تیپیک آن دوران در قاهره که با تناقضات ناشی از یک پروسه تاریخی سکولاریزه شدن جامعه دست و پنجه نرم می کند، را ترسیم می کند. مشاهداتی که دیگران نه همیشه بلکه هر از گاهی از پشت یک عینک تیره مشاهده می کنند:

"او زندگی امروزی دارد. از قوانین مدنی و جزایی غربی پیروی می کند و در روابط و معادلات اقتصادی و اجتماعی پیچیده ای درگیر است و هرگز نمی داند که اینها تا چه اندازه منطبق یا متناقض با دین و ایمان اسلامی او هستند. جریان زندگی او را با خود می برد و تردیدها و بی اعتمادیهایش را برای مدتی فراموش می کند تا یک روز جمعه که به حرفهای امام

بی خدایی
آزادی از دین
و سعادت انسان

اعظم کم گویان

www.ketab.com



مسخره بازی مذهبها

Fuck the Islamic Republic



سکولاریسم گام اول در آزادی از دین

قرآن ابن وراق

ترجمه: اعظم کم گویان

بگذارید مثالی بزنییم: همه می دانند که مسلمانان از خوردن شراب به دلیل ممنوعیت آن در سوره ۲ آیه ۲۱۹ ممنوع هستند با این حال بدون شک بسیاری از اینکه در قرآن سوره ۱۶ آیه ۶۷ می خوانند شگفت زده می شوند: "و در میان میوه ها آلو و مو را دارید که از آنها شراب و مواد خوراکی سالم بدست می آید" رادل

داوود کلمه "مسموم کننده" و پیکتال کلمه "مشروب قوی" و سی بل با متانت قرن هجدهمیش "لیکور مست کننده" را به جای شراب به کار برده اند. یوسف علی وانمود می کند که کلمه عربی مورد نظر "ساکار" به

معنی نوشیدنی سالم است و در یادداشت پائین صفحه در ترجمه خود از قرآن اصرار می کند که منظور، نوشیدنی غیر الکلی بوده است، اما در آخرین لحظه می گوید اگر ساکار به معنی شراب انداخته شده است، این در مورد زمانی است که مشروبات هنوز ممنوع نشده بودند: این یک سوره کلی است و ممنوعیت شراب در زمان مدینه برقرار شد.

اکنون ما می بینیم که این روش چگونه علمای اسلامی را از مهلکه نجات داده است. البته این برای توجیه گران اسلام مشکل آفریده و می آفریند چون تمامی بخشهایی (سوره های اولیه) که تولرانس را موعظه می کنند در مکه، و کلیه بخشهایی که کشتن و گردن زدن و نقص عضو را توصیه می کنند بعدها در مدینه آمده اند و تولرانس با عدم تولرانس جایگزین شده است. بطور مثال آیه معروف در سوره ۹ که می گوید "بت پرستان را هر جا که یافتی شقه کن"، گفته می شود که جای ۱۲۴ آیه را که تساهل و شکنجایی و مدارا را دیکته می کنند، گرفته است.

دکترین های قرآن

خدایی غیر از خدا نیست (لا اله الا الله) اسلام دین بشدت یکتا پرستانه ای است. شریک قائل شدن برای خدا یکی از گناهان کبیره است. چند خدایی، بت پرستی و قائل شدن به شریک و شرکا برای خدایان همگی در کلمه عربی شرک (کفر) معنی پیدا می کنند. توجیه گران تئولوژیست (عالمان الهیات) و شاید تکامل گرایان فرهنگی قرن نوزده همگی بطور غیر انتقادی فرض کرده اند که یکتا پرستی شکل بالاتری از چندتا پرستی است. بنظر من فلاسفه تا همین دوران اخیر توجه بسیار کمی به چند تا پرستی کرده اند. آیا برتر بودن یکتا پرستی بر چندتا پرستی از نظر فلسفی و متافیزیکی واضح و مبرهن است؟ این برتری به چه

شکلی است؟ اگر یک تکامل طبیعی از چندتا پرستی به یکتا پرستی وجود داشته، آیا به همین ترتیب یک تکامل طبیعی از یکتا پرستی به آته ایسم هم منطقی خواهد بود؟ آیا سرنوشت محتوم یکتا پرستی، تکامل به یک فورم عالی اعتقادی یعنی آته ایسم از راه شک گرایبی نیست؟ در این بخش می خواهم نکات زیر را مورد بحث قرار دهم:

۱- یکتا پرستی لزوما چه از نظر فلسفی و متافیزیکی بر چندتا پرستی به این دلیل که مدرک معتبری بر وجود یک و فقط یک خدا موجود نیست، برتری ندارد.

۲- تاریخا و علیرغم دگمهای رسمی، آئین های یکتا پرستانه، مخفیانه راه را بطور دوفاکتو برای چندتا پرستی هموار ساخته اند.

۳- خرافات در یکتا پرستی کمتر نمی شوند بلکه در مورد یک خدا و کارگزارانش متمرکز می شوند.

۴- تاریخا، یکتا پرستی بطرز وحشتناکی مستبد و بدون تولرانس بوده است در حالیکه بخاطر چندتا پرستی جنگهای دینی بوقوع نیبوسته است. این عدم تساهل و تحمل نتیجه منطقی ایدئولوژی یکتا پرستانه است. یکتا پرستی باید به سوالات فراوانی پاسخ بدهد. همانطور که گور و ایدال می گوید:

"شیطان بزرگ در مرکز فرهنگ ما، یکتا پرستی است. از بربریت دوران برنز که بعنوان دوران کتاب قدیم شناخته می شود سه دین ضد انسانی ظهور کرده اند: یهودیت، مسیحیت و اسلام. اینها ادیان خدای آسمانی هستند. این ادیان پدر سالار هستند. خدا، پدر همیشگی و لایزال است و از این رو نفرت از زن به مدت دو هزار سال در کشورهای که توسط ادیان آسمانی و نمایندگان مذکرش آلوده شده اند، ادامه داشته است. خدای آسمانی حسود است. او خواهان عبودیت مطلق است. کسانی که او را رد می کنند یا باید ایمان بیاورند یا به قتل برسند. استبداد تنها خط مشی است که می تواند اهداف خدای آسمان را برآورده کند. هر جنبشی با طبیعت

از آدمشانه، قدرت این خدا را تهدید می کند. یک خدا، یک شاه، یک پاپ، یک رئیس و ارباب در کارخانه و یک پدر — رهبر در خانواده.

۵- اسلام به این دلیل که نیازهای معنوی اعراب را برآورده می کرد، جانشین چندتا پرستی نشد. اسلام جایگزین چندتا پرستی عرب شد به این دلیل که به آنها از نظر مادی در همان دنیای حاضر و در همان زمان پاداش داد. فرضیه ثابت نشده برتری یکتا پرستی بر چندتا پرستی در نظریات مورخین در مورد علل ظهور اسلام در عربستان قویا حاکم است.

۶- اسلام نه تنها استانداردهای اخلاقی اعراب را ارتقا نداده بلکه بسیاری از رفتارهای غیر اخلاقی را رسمیت داده است.

بنظر می آید که یکتا پرستی نوعی عقل و هوش سطحی را به خدایان "بدوی" می بخشد و خرافات را کاهش می دهد. اما این فقط ظاهری است و نه واقعی. همانطور که زوی وربالوسکی مشاهده می کند: "زمانی که چندتا پرستی با یکتا پرستی جایگزین شد، چند خدایی ظاهرا لغو شد و یا بصورت دادن نقش سابق خدایان گذشته به فرشتگان و قدیسین بارگاه خدا (تک خدا) کاهش یافت. این یعنی یک سیستم رسمی یکتا پرستانه که بطور دوفاکتو و غیر رسمی، همان چندتا پرستی است. در این سیستم یک خدا و تعدادی از فرشتگان و مقربین درگاه او (که همان مابقی خدایان سابق هستند) دارند."

www.bikho
dayan.com

نامه های شما

امیر از ایران

سلام، مدت‌هاست که دین و خدا را کنار گذاشته ام. من با یک نفر بحث می‌کردم و سوالی کرد که نتوانستم بخوبی قانعش کنم. سوال این بود که اگر دین نداری و به معاد هم عقیده نداری پس چطور خوب را از بد تشخیص می‌دهی؟ اگر ممکن است در ماهنامه بی خدایان مساله اخلاق و تمیز خوب و بد را توضیح و به این سوال جواب بدهید. با سپاس.

آرش دیبا از ایران

اعظم جان سلام، همیشه شاد و سرزنده باشی. من از ایران و دوستدار تو و نشریه ات هستم. متنی را تهیه کرده ام که برایت می‌فرستم. از فعالیت‌های بیدریخت بنوبه خودم سپاسگزاری می‌کنم. مخلصت.

هوگودا از ایران

یک شعر کوتاه بر ایمان فرستاده اند:

هوگودا یعنی بی خدا،

یعنی همیشه با شما

اگرچه من نیستم تنها

آشتی ناپذیرم با خدا

هوگودا یعنی هرچه افکار پاک زمین نیست،

مال ما

بقیه اش مال خدا

سیمین ح از ایران

اعظم عزیز، من مقاله شما با عنوان "اسلامی است، توجیه اش نکنید!" را خواندم. فوق العاده قوی و جسورانه بود. خواهش می‌کنم به این فعالیت ادامه بدهید. با گرمترین احترامات.

مصطفی از تونس

سلام خانم کم گویان، به این وسیله عمیق ترین احساسات احترام آمیزم را نسبت به فعالیت‌های شما در افشای اسلام بخصوص بی حقوقی و مرارت زنان تحت این دین بربریت به شما اعلام می‌کنم. با گرمترین محبت ها.

آن الیزابت لوزانو - فرانسه

خانم کم گویان عزیز، من یک ژورنالیست هستم و برای کانال هنر تلویزیون سراسری فرانسه کار می‌کنم و در صدد تهیه یک برنامه درباره زنان و اسلام هستم. من از طریق اینترنت به برخی از نوشته ها و فعالیت‌های شما دسترسی پیدا کردم و می‌خواهم با شما برای این برنامه مصاحبه کنم. چه زمانی و چگونه برای شما مناسب است؟ امیدوارم پاسخ شما مثبت باشد. قبلا سپاسگزارم.

ائتلاف علیه فشار و آزار دین - آلمان

اعظم کم گویان عزیز، قبل از هر چیز از تاخیر در پاسخ به نامه شما پوزش می‌خواهیم. دلیل این بود که همکارم آقای هولباخ بطور ناگهانی ناچار به سفری به خارج از کشور شد و من به دلیل کار زیاد نتوانستم زودتر به شما پاسخ بدهم. از نامه گرم و لطف آمیز شما در پاسخ به نامه ما ممنونم. از اینکه زودتر از این با شما در تماس نبودیم که برای شرکت در اجلاس بین المللی خود درباره آته ایسم و سکولاریسم که در فوریه ۲۰۰۴ شما را دعوت کنیم بسیار افسوس خوردیم. امیدوارم که بزودی بتوانیم امکان دیگری برای تبادل نظر و همکاری مشترک علیه دشمنان انسانیت ایجاد کنیم.

همراه این ای میل چندین سند از فعالیت‌هایمان را برایتان می‌فرستم. یکی از اولیتهای ما دفاع از کمپین اعتراضی دکتر نیتمن در جهت حذف مالیات کلیسا از بیمه بیکاری غیر شاغلین که عضو کلیسا نیستند، می‌باشد. بسیاری از مردم از این اقدام غیر قانونی که در توافق و همدستی هیئتلر و پاپ یازدهم تصویب شده، بی‌خبر بودند. ما این مساله را در سراسر آلمان علنی کردیم و با تبلیغات پیگیرانه آن را افشا نمودیم و این اعتراض همراه با هوشیاری و حمایت بسیاری از مردم باعث شد که دستگاه قضایی آلمان نتواند این کیس را بایگانی کند. چون این سرنوشت کیس‌های مشابه در گذشته بوده است. تاکنون وقت کثی و بازی پینگ پونگ مقامات آلمانی با این کیس موفقیت آمیز نبوده است و ناچار شده اند این مساله را در دادگاه عالی فدرال قانون اساسی آلمان بررسی کنند. دکتر نیتمن خواهان پس دادن این پول به مردم است. دولت آلمان نمی‌خواهد این پول رپوده شده را به مردم پس بدهد. اما ما آنها را وادار می‌کنیم.

در آلمان هم کمپین متحد "احترام به اسلام" در همه جا برقرار است، جایی که دوباره دارند مذهب را بر می‌گردانند در حالیکه از برکت انقلابیون فرانسه، مبارزین روشنگری و جنبش کارگری ما توانستیم مذهب را در اروپا به عقب برانیم. این "احترام به اسلام" یک بدبختی است و آخرین قربانیان آن تتو وان گوگ و غفرانه هداوی هستند. این احترام به فتوا، آدمکشی و قانون شریعه و ختنه و چادر و دفاع بی قید و شرط و وسیع از حجاب در زندگی اجتماعی است که زیر چتر مولتی کالچرالیسم برای برگرداندن دین و ستم به مردم در پیش گرفته می‌شود. باز هم به امید دیدار و تبادل نظر در آینده نزدیک.

از طرف ائتلاف علیه فشار و آزار دینی،

برگیت لینز

شریف گورا از هند

سلام خانم کم گویان عزیز، شما باید تا بحال و امیدوارم سالم و سرحال به خانه خود رسیده باشید. ما بسیار از حضور شما در پنجمین کنگره جهانی آته ایستی در میان خود مشعوف شدیم. من بار دیگر به سخنرانی شما گوش دادم و باید بگویم که بسیار الهام بخش و شجاعانه بود. جهان به نقد اسلام احتیاج دارد و این کار مبارزین جسوری مانند شماست. در انتظار مقالات و سخنرانیهای بیشتر شما برای بهبود حال بشریت. با گرمترین احترامات.

چرا مسلمان نیستم

استدلال را از کودکی در درک و فهم خود از مسائل بکار ببرم. در کودکیم هیچوقت مرا مجبور نکرد به مسجد بروم یا قرآن را از بر بکنم. خانواده های متوسط معمولاً این کار را می کردند. من در یک مدرسه غربی در یک صومعه درس خواندم که در آن زمان یعنی اواخر دهه ۱۹۵۰ به آموزش مذهب اهمیت چندانی نمی داد. با این گذشته و سابقه، من مانند یک مسلمان قرآنی غیر متعصب که به زندگی مادی اهمیت می دهد، بار آمدم. اما نمی دانم چه شد که بدنبال درک واقعیت خالق خلقت یعنی خدای حاکم بر جهان برآمدم. وقتی در کالج درس می خواندم، فردی مرا به "طلوع اسلام" که یک جریان اسلامی به رهبری غلام احمد پرویز بود، معرفی کرد. من هوادار سرسخت و علاقمند پرویز و مفاهیم و تعبیر او از قرآن شدم. بعنوان یک دانشجو و پیرو او به مدت هشت سال در خانه اش زندگی کردم. این فرد شخصیت قوی و سلطه جویی داشت. گرچه در زندگی شخصی اش کارآتر اخلاقی بالایی نداشت. اما بعنوان یک پیرو واقعی او، همیشه سعی می کردم خراب کاریهایش را توجیه کنم و عدم پایبندیش به اصول اخلاقی را ندیده بگیرم. موارد بسیار متعددی وجود داشت که او تعالیم

اسلام و قرآن را زیر پا می گذاشت. اما من چنان تحت تاثیر شخصیت کاریزماتیک و پر جذب او قرار داشتم که حتی در یک مورد بخاطر اشاعه اسلام به روایت او به زندان افتادم. پرویز مخالف سرسخت مولانا مودودی بود و من هم همینطور. من برای ارضای عطش خود درباره اسلام یا برای اینکه ببینم آیا آنچه پرویز در مورد مولانا مودودی می گوید درست است یا نه، به سخنرانی او رفتم. مودودی سخنران بسیار موثر و خطیب توانایی بود و بخوبی حضار را به خود جلب می کرد. من دیگر بطور روتین به پای و عظ های مودودی در مسجد می رفتم. او هفته ای سه بار پس از نماز و عظ می کرد. وقتی پرویز از این مساله باخبر شد، مرا از خانه خود بیرون انداخت.

این زمانی بود که من شروع به تحلیل عقلایی از مفاهیم اسلامی کردم که پرویز طرح می کرد. دیگر من از نفوذ پر جذب و مغناطیس شخصیت او دور شده بودم و ذهن و فکرم از زیر سایه شخصیت این فرد بیرون آمده بود. متوجه شدم که آنچه او طی زندگیش بعنوان اسلام اشاعه می داد، فقط بخش کوچکی از قرآن بود. بخش عمده این کتاب، آپارتاید، آزار و تعقیب پیروان ادیان دیگر و سرکوب و

تفکیر من و خطرانی که مرا بعنوان یک زن در این کشور تهدید می کنند، نگران هستید کاملاً حق دارید و بابت این از شما سپاسگزارم. من آماده رویارویی با مشکلات هستم گرچه در بیان افکارم هم محتاطم.

من در یک خانواده سنتی مسلمان بدنیا آمدم. مادرم بسیار مذهبی بوده و هست، اما پدرم چندان اورتدکس نبود. او تحصیلات بالایی نداشت اما انسان منطقی و معقولی در افکار و اعمال خود بود. وقتی خیلی کوچک بودم بیاد می آورم که پدرم با مردم درباره موضوعات حساس مذهبی بحث می کرد و با استدلالهای منطقی آنها را مجاب می کرد یا کنار می زد و در بحث برنده می شد. پدرم که مرد ساده و شریف و در موقعیت اجتماعی پائینی بود، به من آموخت که منطق و

زن بودن در پاکستان قیوم

اگر درباره چگونگی عقیده و تفکر من و خطرانی که مرا بعنوان یک زن در این کشور تهدید می کنند، نگران هستید کاملاً حق دارید و بابت این از شما سپاسگزارم. من آماده رویارویی با مشکلات هستم گرچه در بیان افکارم هم محتاطم.

من در یک خانواده سنتی مسلمان بدنیا آمدم. مادرم بسیار مذهبی بوده و هست، اما پدرم چندان اورتدکس نبود. او تحصیلات بالایی نداشت اما انسان منطقی و معقولی در افکار و اعمال خود بود. وقتی خیلی کوچک بودم بیاد می آورم که پدرم با مردم درباره موضوعات حساس مذهبی بحث می کرد و با استدلالهای منطقی آنها را مجاب می کرد یا کنار می زد و در بحث برنده می شد. پدرم که مرد ساده و شریف و در موقعیت اجتماعی پائینی بود، به من آموخت که منطق و

نهیلیسم چیست؟

کشتن خدای افسانه ای که بر همه چیز محق بود و جایگزین نمودن انسان به عنوان خدا در عرصه هستی که به مانند همان خدایی که کشته است عمل می کند و خود را بر همه چیز محق می داند. کشتن يك خدای پوچ و بی رحم و افسانه ای و جایگزین نمودن يك جور خدا- انسان پوچ و بی رحم که آن هم افسانه ای بیش نمیتواند باشد. پریدن از دروغی به دروغ دیگر. لکه ننگی بر دامن انسان. سفسطه ای بیشترم. تنزل شأن والای انسان به خدا ... تنها حقیقتی که من به آن ایمان دارم و به درستی می توانم درکش کنم این است که شأن و منزلت انسان بالاتر از خداست. انسان در تلاش و

تکاپو به سوی خدا شدن تنها خود را خوار و خفیف کرده است و از اصل خود به دور افتاده است. انسان تنها موجودی است که قادر می باشد عشق بورزد و دوست بدارد و زیبایی را درک کند. چگونه چنین موجود والایی می تواند به خود دروغ بگوید و همه چیز را مجاز بداند و سعی کند که از خود دروغ و افسانه بسازد؟ تنها انسانی که دستخوش ناراحتی های روانی و عقده های سرکوفته باشد میتواند معتقد به خدا و خدایگونگی باشد و به آن گونه عملکردی ایمان داشته باشد. باید به این انسانها هم کمک کرد تا حقیقت را دریابند و شأن والای آنها را به ایشان بازگرداند. حقیقت چیست؟ نفس نیکی و پاکي و

زیبایی در درون انسان است و هیچ حقیقت دیگری در هیچ کجا وجود ندارد. من به جرأت این را می گویم و این تنها ایمان راسخ و منطقی من است. و حقیقت را تنها در خود زندگی می توان یافت، در خود این نفسهایی که می آید و می رود. و نه در مرگ و نیستی. آنسوی مرگ نیستی حقیقتی وجود ندارد. دروغ را دور بیندازیم. افسانه ها را کنار بزنیم و ایمان بیاوریم که انسانیم و به اندازه انسان ارزش داریم، نه بیشتر و نه کمتر. بیائیم با تمام وجود این حقیقت را دربر بگیریم، چیزی که قابل درک است و همگان می-توانند آن را بفهمند. در جهان های دیگر و دیدگاههای دیگر و متافیزیک به دنبال چه هستیم؟ خودمان را لمس

کنیم، ما واقعیت داریم یکدیگر را لمس کنیم و عشق را بورزیم. زوجهای عاشق یکدیگر را لمس کنید و از هم لذت ببرید، واقعیت همین است و نه جایی آن پس و پشت ها. کامو می گوید: «در دنیا تنها يك عشق وجود دارد: در آغوش گرفتن تن يك زن و نیز در بر گرفتن این شادی غریبی که از آسمان آبی به سوی دریا سرازیر می شود»

دیگر چه بگویم؟ شما نیز مانند من می دانید. شما نیز همه آن حقیقتی را که من می شناسم، می شناسید. چرا که ما همه از جنس انسان هستیم و قادریم یکدیگر را درک کنیم.

بلائیایی که بر سر خودشان یا دیگر انسانها می آید به خاطر گناهانی است که مرتکب شده اند، یعنی به نوعی، هم در این جهان و هم در جهان دیگر مکافات اعمال خویش را می بینند. بسیار خوب، اما در این میان کودکانی که رنج می کشند باید مکافات کدامین گناه را بچشند؟ آیا این عادلانه است که آنها کفاره گناهان پدران و مادران خود را بدهند؟

در بلاهای آسمانی که خدا بر زمین نازل می کند پیرو جوان و بچه، گناهکار و بی گناه، تر و خشک، در آتش خشم و غضب می سوزند و این را دین داران با حکمت الهی توجیه می کنند، حکمتی که در مغز بشری نمی گنجد. در هر حال خداپرستان هر جا که کم می آورند و در میان تناقضات اعتقادی خویش گیر می کنند و به تله می افتند به سفسطه حکمت الهی و اسرار نهانی و حقیقتی دیگر متوسل می شوند، حکمتی که بزرگتر و فراختر از چهارچوب بشری است. غافل از اینکه حکمتی که در حیطة بشری نمی گنجد، هیچ ربطی هم به انسان نمی تواند داشته باشد، انسان بدون آن هم می تواند به راه خود برود چونکه در هر حال کار و باری که نمی تواند از آن سر در بیاورد، منطقاً متعلق به او نیست و به آن احتیاجی ندارد. انسان نیازی به خدا و حکمتش ندارد زیرا ربطی به او ندارد.

فئودورد استایوسکی در رمان بزرگش «برادران کارمازوف» از زبان «ایوان» شخصیت نیهیلیست کتاب به زیبایی در مورد سکوت خدا و رضایت او در برابر رنج های کودکان می گوید: «اگر رنج کودکان به حساب رنجهایی خواهد رفت که جهت حقیقت ضروری اند، پس پیشاپیش می گویم که تمامی حقیقت به چنین بهایی نمی آرد.»

در جایی دیگر ایوان برادرش «آلیوشا» شخصیت خداپرست رمان را مورد سؤال قرار می دهد: «

فرض کن تو را برای بر پایی بنای سرنوشت انسان مقرر کرده اند تا او را در نهایت به آرامش و رضایت و نیک بختی برسانی و اگر لازم و اجتناب ناپذیر گردد که موجود کوچکی، دختر بچه ای که با مشت های کوچک به سینه اش می کوبد تا سرحد مرگ شکنجه دهی و بنای سرنوشت را بر اساس اشکهای معصومانه او بنا نهی، آیا حاضری که معمار چنین ساختمانی باشی؟

به من راست بگو.»

آلیوشا در جواب می گوید: «نه، حاضر نیستم»

بدین گونه ایوان به خاطر حس عدالت خواهی که در وجودش است، در برابر سکوت و رضایت خدا مقابل درد و رنج و بی عدالتی که در جهان وجود دارد، طغیان می کند و اعلام می دارد که «حتی اگر «خدا وجود داشته باشد و حقیقتی دیگر هم در کار باشد او به آن پشت می کند. تا اینجا من نیز با ایوان هم صدا هستم. البرکامو در کتاب فلسفی اش «انسان طاعی» چنین می نویسد: «من طغیان می کنم، پس هستم.»

در بینش خدا پرستی حیات انسان در کره خاکی چیزی به جز خواب و خیال و وهمی گذرا نیست و انسان همانند موجودات آزمایشگاهی مورد بازیچه حکمت الهی قرار می گیرد و باید آزمایش و آزمون پس بدهد و باید مدت زمان درازی با دروغ زندگی کند تا بتواند به حقیقت دست یابد و بشر اراده ای ندارد و سرنوشت او از پیش رقم خورده است. چگونه چنین انسانی می تواند خود را زنده بداند و اعلام حیات کند؟

آیا شما که صورتتان را در سایه نقاب غم انگیز زندگی مخفی نموده اید گاهی به این حقیقت یأس آور اندیشه میکنید که زنده های امروزی چیزی به جز تقاله یک زنده نیستند؟ چنان طرز تفکر نا امیدکننده ای در نهایت خود به آنجا منجر می شود

که نمایندگان خدا بر روی کره زمین، (مثلاً آخوندها که خود را نمایندگان بر حق خداوند می دانند) تصمیم بگیرند برای رسیدن به حقیقت و پایان دادن به دروغ، همه دنیا و موجودات و خودشان را از بین ببرند و کار خداوند را تسهیل و تسریع کنند، چرا که او ساکت نشسته و کاری انجام نمی دهد و هیچ کسی هم که خیال ندارد ظهور کند! هیچ بعید نبود که اگر قدرت داشتند این کار را می کردند.

پس ما که به زمین عشق می ورزیم و زندگی زمینی را دوست می داریم، یک صدا فریاد می زنیم: «ما طغیان می کنیم، پس هستیم.» بدین گونه ما در برابر بی-عدالتی موجود در جهان و سکوت خداوند و بازیچه بودن انسان طغیان می کنیم تا بتوانیم وجود خود را اثبات کنیم و آنچه را که در چهارچوب خرد و احساس انسان نیست به دور می افکنیم و کره زمین را به عنوان دنیای اول و آخر خود انتخاب می کنیم و به حیات مادی خود و سایر موجودات آری می گوئیم، چرا که این همه آن چیزی است که داریم و در دسترس ماست. همه حقیقتی که هم اینک ما را در بر می گیرد همین است.

اما ما باید همواره به خاطر داشته باشیم که در برابر چه و برای چه طغیان کرده ایم. ما باید همواره در شرایطی به طغیان ادامه دهیم که خواست های اولیه آن را فراموش نکرده باشیم و گرنه به سرنوشت دوستان ایوان دچار می شویم که در آغاز با ما همصدا بود ولی بعدها دلایل طغیان و خواسته های نخستین آن را فراموش نمود و به منجلائی دیگر فرو غلتید. منجلائی به نام نیهیلیسم. ایوان به عنوان انسان نوعی حالا که در برابر خدا و حکمت او قد علم می کند و آن را از جهان خود طرد می کند، در نبود خدا و اخلاقیات عرصه تاخت و تاز خود را بسیار وسیع می بیند و آزادی بی حد و مرزی می یابد و به این نتیجه می رسد حالا که خدایی جز زباله دان تاریخ.

نیست که با چماق روی سر انسانها ایستاده باشد و آنها را به سزای اعمالشان برساند پس «همه چیز مجاز است.» ولی آیا ایوان فراموش کرده بود که این شعار خداست که همه چیز را برای خود مجاز می داند و همواره به خود حق می دهد، حق اینکه بیافریند یا نابود کند، مجازات کند یا ببخشد، بکشد یا زنده نگه دارد...؟ ایوان که به خاطر حس انسانی عدالتخواهی یاغی شده بود و به خدا و عملکرد او نه گفته بود و نمی توانست سکوت خداوند را تحمل کند (چرا که سکوت او به معنای آری گفتن به همه چیز بود، همه چیز حتی جنایت و رنج کودکان. با طغیان خود ابتدا به مرحله انسانیت ناب و اصیل رسید ولی با صدور فتوای «همه چیز مجاز است» به یکباره همه انسانیت خود را در هم می شکند و به اهداف طغیان خود پشت می کند و تصمیم می گیرد که تبدیل به افسانه شود و در نبود خدا خود به خدا تبدیل شود و همان فلسفه ای را در پیش گیرد که به آن نه گفته بود و خود را تا حد یک خدا-انسان تنزل دهد. نه دوست من، تو نمیتوانی سفسطه کنی و بگریزی چرا که ما انسانهای طاعی که اهداف طغیان خود را فراموش نکرده ایم با خدا و اعمال و فلسفه های خدای گونه در هر شکل و قالبی که باشد، چه به صورت خدای افسانه ای و چه در قالب انسان-خدا و چه در قالب دیکتاتور-خدا یا دولت-خدا، بشدت مخالفیم و در مقابل خدایی کردن هر نیرویی طغیان می کنیم. و تو نیز اگر تصمیم گرفته ای که با آن فرمول کثیفت به خدا تبدیل شوی و سم-پراکنی کنی و به دیگران نیز آموزش بدهی که طبق فرمول تو برای خود خدا بشوند، تو نیز محکومی و از جهان مطرودی. تو نیز به مانند آن خدایی که بر همه چیز محق است دروغگویی بیش نیستی و جایی برایت پیدا نمیشود به جز زباله دان تاریخ.

پس مرگ و نابودی نهفته است و حالا که خدای جهان خود را به این کار مجاز میدانند، او نیز چنان خواهد کرد، او نیز به مانند یک نیمچه خدا عمل نموده و به پدر عزیزش در اقداماتش کمک می نماید.

(البته تنها در تخیل خویش با آفرینش رمان و داستان. در اینجا نمی خواهم ساد را به خاطر نگاشتن داستانهایش محکوم کنم چون همانطور که قبلاً گفته ام تخیل کردن را مجاز میدانم).

آنچه در عمق تاریخ این جهان بینی ترسناک نهفته است در تناقض کامل با تعلیمات دینی قرار دارد: تعلیماتی همچون سفارش به نیکی و پاکي و پرهیز از دروغ و تجاوز و جنایت. ای انسانهای نیک و فهیم! چگونه و با چه مجوزی خدایی که حقیقت را به بهای مرگ و نابودی کل جهان میفروشد و به رنج انسانها آری میگوید به خود حق میدهد که انسان را از جنایت و نابودی برحذر دارد؟ چگونه از انسان توقع دارد که برخلاف الگوی رفتاری او عمل کند؟ چگونه آن کسی که چکیده عملکردش چیزی به جز مرگ و نابودی و رنج و جنایت نیست به انسان درس اخلاق و نیکی و پاکي میدهد؟ چگونه آنکه در و رای حقیقتش و حتی درون آن حقیقت دیگرش و آن جهان دیگرش کوره های آدم سوزی و انواع و اقسام وسایل شکنجه روحی و جسمی را مهیا کرده است (این چیزی است که خود او در کتب آسمانیست جار میزند) شرم نمیکند و واژه نیکی را در چرندیاتش به کار میبرد. آه نه، هیچ لزومی ندارد که بگویم خدا وجود ندارد، بگذار وجود داشته باشد تا بالاخره بتوانم یک بار و برای همیشه روبرویش بایستم و سخنانم را بر ملکوتش فریاد بزنم و او را محکوم نمایم. آری اوست که شایسته است محکوم گردد و به مجازات برسد. بگذار وجود داشته باشد! بگذار وجود داشته باشد! فکر میکنم برای اولین بار در ادبیات، " خیام " بود که کلك خدا را در اشعارش کند:

از آمدنم نبود گردون را سود
وز رفتن من جاه و جلالش نفزود
وز هیچ کسی نیز دو گوشم نشنود
کاین آمدن و رفتن از بهر چه بود
آنان که محیط فضل و آداب شدند
در جمع کمال شمع اصحاب شدند
ره زین شب تاریک نبردند بروز
گفتند فسانه ای و در خواب شدند
خیلی جالب است که مذهبی ها به خیام برچسب خداپرستی میزنند! آنها به خاطر حس گسترش طلبی و منفعت جویی و خود خواهی و کشور گشایی که در وجود خود دارند، خوششان می آید بر روی همه چیز برچسب خودشان را بچسبانند. به خاطر اینکه میدانند نمیتوانند کاری در برابر بزرگی و عظمت این شاعر بزرگ انجام دهند و در برابر او حرفی برای گفتن ندارند. خوش دارند اظهار کنند که او هم یکی از آنها بود! چراکه همه چیزهای خوب و نیکو و زیبا از آن ایشان است. زندهای زیبارو در این دنیا و حوریان باورنکردنی در آن دنیا، و هرچه در این جهان و آن جهان است از آن ایشان است. و دیگران (کفار) خونشان نجس است و مجاز است که خونشان ریخته شود و ریختن خون کافر حتی مستوجب پاداش است.

خدایشان با استفاده از حوریان زیبارو در آن جهان، جبران زحمات (آدم کشی های) آنها را خواهد کرد. البته از خدایی با آن خصوصیات دادن چنین پاداشی منطقی به نظر می رسد. با توجه به اینکه تخیل را دوست دارم خوش کرده ام بدانم فلان مذهبی متعصب و چشم و گوش بسته ریشو، با خواندن مقاله من، وقتی به سراغ مرجع تقلیدش می رود و از او می پرسد که خون ریختن این کافر (نویسنده مقاله) در آن دنیا به ازای چند تا حوری زیبا رو مبادله می شود، چه جوابی می- شنود. حدس میزنم آن مرجع تقلید جواب کاملاً روشنی به او خواهد داد، او با اطمینان تعداد آن حوریان را بر

خواهد شمرد و شکل و شمایل و قد و بالایی آنها را توصیف خواهد کرد، چگونگی آرایش صورت و زلفان، و حتی می داند چه نوع ماتیکی می مالند، رنگ شورت و کمرست آنها را نیز می داند و حتی برای آنکه کار آن بنده خدای بیچاره را بسازد، ای بسا که از تنگی و گشادی شرمگاه آنان نیز به او بشارت بدهد. و خیال می کنید دارم شوخی می کنم؟ نه بابا! دین اسلام پر از این جزئیات است، پر از چگونگی ادرار و مدفوع کردن و قواعد همخوابگی و چگونگی شستن آلت و مقعد و ... و آن بینوا پس از شنیدن داستان مرجع تقلیدش قطعاً به سمت توالت می رود و آها راستی یادم رفت بگویم یارو مجرد است و با توجه به اینکه رابطه با جنس مخالف ممنوع و نگاه کردن و حرف زدن با آنها هم ممنوع، بیچاره چاره ای ندارد جز آنکه خود کفا باشد و در چهارچوب تنگ مستراح و در میان بوهایی متعفن، برای ارضای خود از دستانش کمک گیرد و برای توجیه خودش در همان لحظه با صدایی که از شهوت قطع و وصل می شود به خود بگوید: کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من!

حالا که وارد طنز شدیم بگذارید تمثیلی بر گرفته از یک خاطره واقعی را برایتان بازگو کنم و گمان نمی کنم که این چیزی از تمثیل افلاطون کم داشته باشد. برادر کوچکترم، زمانی که خردسال بود خوش داشت نقاشی هایی با موضوعات جنگی بکشد. در صحنه نقاشی های او تانک ها و هواپیماها و هلیکوپترها و سربازان تفنگ بدست حضور داشتند. گاهی مردم عادی هم در این صحنه ها بودند و معلوم نیست وسط کارزار چه می کردند. کودکان نیز بودند؛ دختر بچه ها با لباسهای رنگی و گیسوان بلند و پسر بچه ها و پدر و مادرها، خانه ها و درخت ها و جاده ها هم بودند؛ گاهی رودخانه ای هم جاری بود و همیشه خورشیدی زرد رنگ بر بالای صفحه خود نمایی می

کرد. او با لذت تمام و به آرامی و با دقت همه جزئیات را به روی کاغذ می آورد و ناگهان جنگ در می گرفت.

همیشه با شروع جنگ برادرم دستخوش هیجان می گشت و شخصاً تمام صداهایی را که از صحنه نمایشش بر می خواست از خودش در می آورد و ایجاد این سر و صداها باعث می شد که آب دهانش به بیرون بیاشد و صفحه نقاشیش را خراب کند ولی او اهمیتی نمی داد و آنچنان دستخوش هیجان بود که نمیدانست چه کار دارد می کند. هر جا که منفجر می شد و یا آتش می گرفت روی آنرا خط خطی می کرد تا نشان بدهد که آنجا نابود شده است. بدین ترتیب به تدریج تمام صحنه نقاشی او خط خطی می شد، حتی کودکان بی گناه نیز با بیغ و فریاد خط خطی می شدند و دست آخر حتی خورشید هم که کاری به کار جنگ نداشت و آن بالا برای خودش بی طرف ایستاده بود خط می خورد. وقتی که بالاخره جنگ تمام می شد همه آنچه که برادرم با دقت و وسواس کشیده بود از میان می رفت و یک کاغذ خط خطی به جا می ماند که در چند جا به خاطر خشونت های جنگ پاره شده بود و همیشه حسن ختام جنگ این بود: برادرم کاغذ نقاشیش را، آن کاغذ خط خطی و پاره پوره را با صدای انفجاری مهیب به هوا پرت می کرد. این تمثیل آفرینش و نابودی شما را به یاد چه کسی می اندازد؟

آیا برادر خردسال من خدایگونه عمل نکرده بود؟ آن وقتها من نیز که کودک خردسالی بودم، خوب به خاطر دارم چگونه از کاری که او با کودکان در آتش می کرد بدم می آمد. به او می توپیدم که « حداقل به خورشید کاری نداشته باش، گلوله توپ ها و هواپیماها به خورشید نمی رسند» ولی او توی محش نمی رفت. آه کودکان! آخر کودکان چه گناهی کرده اند؟! نوعی اعتقاد در میان دین داران رایج است، آنان بر این باورند

کفر به توان دو

آرش دبا

arash_diba14@yahoo.com

سالهای سال است که این سؤال ذهن بشر را به خود مشغول داشته : ((آیا خدا وجود دارد؟)) حالا ببینیم یافتن پاسخ آیا میتواند اهمیت اساسی در چگونگی عملکرد انسان در جهان داشته باشد؟ یا اینکه اصلاً آیا نیازی هست که انسان ذهن خود را به خاطر این معما بی جواب خسته کند؟

بباید فرض کنیم که خدا وجود دارد. البته قبول میکنم که این فرض برای خیلی ها کار سختی است، اگر چنین است دست کم بباید وجود خدا را به صورت یک امکان، یک فرا واقعیت یا سوررئال در نظر بگیریم تا بتوانیم مطالعه ای بر چگونگی رفتار "او" در طول تاریخی که ما سراغ داریم داشته باشیم.

در مثال افلاطون شخصی در نظر گرفته میشود که تمام عمر در غاری محبوس بوده و هیچ درک و تصور درستی از دنیای بیرون نداشته است و برای او هستی چیزی به جز محدوده غار نبوده است. به ناگاه روزی فرد مذکور از بندهای خود رها میگردد و پای به جهان بیرون میگذارد و حقیقت جهان بیرون بر او مکتوف میگردد. تازه آن وقت در می یابد زندگی او تا کنون چیزی به جز وهم نبوده و خود او هم سایه ای بیش نبوده است. اما چگونه میتوان او را محکوم کرد که حقیقت را نمی شناخت؟ او شاید تنها میتوانست حقیقت را بصورت یک امکان در تخیل خویش حدس بزند، شاید فقط میتوانست حقیقت را در خیال خویش بیافریند، خیالی که هیچ گاه

نمی تواند دربرگیرنده و واقعیت باشد، او شاید تنها قادر بود حقیقت را به خود دروغ بگوید. در این مثال میتوان انسان را از دیدگاه خداپرستان، همان شخص درون غار تصور کرد و محدوده غار، همان دنیای ملموسی است که انسان میتواند در چهارچوب منطق و خرد و احساس خود درک کند. از این دیدگاه «حقیقتی دیگر «جایی خارج از چهارچوب جهان محسوس منطق و خرد و احساس است و در مغز کوچک انسان نمی گنجد. آدم تنها می تواند درباره حقیقتی دیگر نظراتی بدهد و فرضیه هایی بگوید و خیالاتی بباقد و هر چقدر هم که بکوشد نمیتواند از ماهیت «آن حقیقت «سر دربیورد. متافیزیک در چهارچوب منطق و خرد انسانی چیزی نمی تواند باشد جز پاره ای نظریات و حدسیات و فرضیات و خیالات. توجه کنید من منکر وجود متافیزیک نشدم بلکه با توجه به اینکه متافیزیک و رای عقل و فهم و مغز کوچک من است و در محدوده ای غیر قابل درک قرار دارد نمیتوانم هیچ درک دیگری به جز حدس و گمان و خیال باقی درباره آن داشته باشم.

حالا یک آدم منطقی به من بگوید چگونه عمارت ایمانم را بر پایه حدس و گمان و خیالبافی بنا کنم؟ تنها زمانی میتوانم در برابر خیالات و فرضیات به سجده بیافتم که شعور و منطقم را از دست داده باشم، آری فقط وقتی که دیوانه شده باشم میتوانم به چیزی ایمان بیاورم که نمیتوانم به هیچ عنوان درک درستی از آن داشته باشم. تازه پس از دیوانگی چه چیزی عاید می شود؟ آیا پس از جنون قادر خواهم بود به درک آن «حقیقت دیگر «نائل شوم؟ یا اینکه نتیجه دیوانگی فقط این میتواند باشد که همین عالم ملموس خودم را هم از دست بدهم؟ «کارلوس کاستاندا «کتابهای بسیار جالبی درباره حقیقتی دیگر نگاشته است که در آنها عقل و منطق آدمی را در هم میسکند. این کتابها حاوی این نکته است: تصور اینکه عقل و منطق تنها چهارچوب موجود برای آدمی است غلط است، و دیدگاههای دیگری هم برای انسان میتواند وجود داشته باشد. البته که چنین است؛ من نیز موافقم که اگر آدم شعورش را کنار بگذارد میتواند از دیدگاه يك بي شعور به جهان بنگرد و کاملاً درست است که اگر آدم حشیش بکشد به کشف دیدگاه جدید يك آدم نشئه نائل می آید و به همین ترتیب تا آخرش را بخوانید؛ هرروئینی ها و تریاکی ها و مست ها هم از دیدگاه منحصر به فرد خویش به جهان می نگرند. این کاملاً درست است که با تمرین و ریاضت بسیار میتوان کم عقل و منطق خود را زایل کرد و جور دیگری جهان را دید. آدمهای این کتابها با تمرینات عجیب و غریب موفق می شوند که «ببینند «و این کاملاً منطقی است که هر کسی رو به آن نوع آموزش بیاورد عاقبت موفق میگردد که چنان بلایی سر خودش بیاورد.

جالب اینجاست که بالاخره يك سلسله کتاب هم منتشر شد که در آن معتادان به مصرف گیاهان توهم زا هم توانستند برای خود توجیهی بیابند! بالاخره میشود جور دیگری هم جهان را دید تنها بایستی انتخاب کرد که چگونه و از چه منظری میخواهیم به هستی نظر افکنیم. تخیل هم مجاز است و من شخصاً مخالفتی با تخیل ندارم به شرطی که با تخیل خودم باعث گمراهی دیگران نشوم و به کسی ضربه نزنم. پس من با علم به اینکه دیدگاههای بسیاری میتواند برای انسان وجود داشته باشد، همان دیدگاه عقل و منطق آدمی را انتخاب میکنم و فقط برای کسانی سخن می گویم که از این منظر به هستی می

نگرند و خیلی فروتنانه کاری به کار بقیه ندارم! حالا ببینیم که آن «حقیقت دیگر «در کجای فلسفه خداپرستی نهفته است و چه موقع خودش را رو میکند. گویا فقط تعداد نادری از انسانها هستند که در زمان حیات مادی خود قادر به کشف «حقیقت دیگر «میباشند: از جمله پیامبران و امامان و معصومین و عارفان بزرگ. تازه آن عده هم فقط قادر به کشف گوشه ای جزئی از آن ماهیت کلی میشوند و در نهایت حقیقت زمانی بر انسان آشکار میشود که انسان بمیرد و دنیا به آخر برسد، زمانی که آسمانها و زمین در هم بیچند و کرات منفجر شوند و نیست و نابود گردند مخلص کلام: تنها پس از نابودی تمام جهان است که حقیقت رو میشود، یا به عبارتی حقیقت به بهای نابودی تمام و کمال جهان خود را آشکار میکند. خوب حالا انسان منطقی از خودش میپرسد این چه حقیقتی است و تا چه اندازه ارزش دارد که بهای آن نابودی کامل جهان است؟ و دیگر اینکه آیا نمیشد این حقیقت جور دیگری خودش را رو میکرد، چه میدانم، جوری که ضررش کمتر باشد و لازم نباشد که همه زیبایی های جهان از میان بروند و تمامی موجودات زنده ای که درد را حس میکنند به طرز فجیعی درد بکشند و از بین بروند. چرا حقیقت به بهای مرگ نیستی؟ آیا راه حل بهتری وجود نداشت؟ و آیا احساس نمیکنید که در عمق کوچه پس کوچه های تاریک این جهان بینی، يك «مارکی دو ساد «دارد قدم میزند، با دست ها و لباسهای خون آلود و پوز خند بیرحمانه ای بر لب !!! ! در واقع «مارکی دوساد « فرزند خلف همان پدر است. او فرزند خدا است و پدر خود را الگویی رفتاری برای خویشتن قرار میدهد. او در می یابد که حقیقت در

